

برنامه‌ی کمونارهای بلانکیست فراری



فریدریش انگلس

برنامه‌ی کمونارهای بلانکیست فراری

بعد از شکست هر انقلاب یا ضدانقلاب، در میان فراریانی که به خارج از کشور گریخته اند فعالیت های تب آلودی آغاز می شود. گروه های حزبی گوناگونی تشکیل می شوند و یکدیگر را متقابلاً متهم می سازند که موجب به لجن فرو رفتن اربابه (انقلاب. مترجم) گشته و بدین ترتیب خیانت و تمام انواع ممکنه از گناهان کبیره را به یکدیگر نسبت می دهند. آن ها با وطن خود فعالانه در ارتباط باقی می مانند، تشکیلاتی بر پا می کنند، توطئه می چینند، اعلامیه ها و روزنامه هائی منتشر می سازند و سوگند می خورند که تا بیست و چهار ساعت دیگر، مجدداً حمله آغاز شده و این بار پیروزی حتمی است و در این رابطه حتی مشاغل دولتی را تقسیم می کنند. طبیعی است که این حساب ها غلط از آب در می آید و به دنبال خود، سرخوردگی پشت سرخوردگی به همراه می آورد. از آن جا که آن ها این نتایج را مولود مناسبات اجتناب ناپذیر تاریخی- که مایل به درک آن نیستند- ندانسته بلکه در نتیجه ی خطاهای تصادفی افراد تلقی می کنند، لذا بر اتهامات متقابل آن ها افزوده می شود و بدین گونه تمام جریانات به دعوا و مرافعه عمومی منتهی می گردد. در سیر تاریخی تمامی گروه های مختلف فراری از مهاجرین سلطنت طلب سال ۱۷۹۲ (فرانسسه. مترجم) گرفته تا به امروز، این نکته پیوسته به چشم می خورد؛ و هر کس که در میان فراریان از فهم و بصیرت برخوردار باشد،

خود را از این جار و جنجال های بی ثمر- تا آن جا که بتواند آبرومندانه انجام شود- کنار کشیده و به کار بهتری می پردازد.

مهاجرین فرانسوی بعد از کمون نیز از این سرنوشت اجتناب ناپذیر مصون نمانده اند. بر اثر تبلیغات افترا آمیزی که در اروپا به راه افتاد، و همه ی آن ها را به طور یکسان مورد حمله قرار داد و به ویژه در لندن، آن ها به خاطر نقطه ی مرکزی مشترکی که در شورای عمومی انترناسیونال به دست آوردند، مجبور بودند که در ابتدا مدتی اختلافات درونی خود را حداقل در مقابل انظار جهانیان مخفی دارند، تا این که بالاخره مشاجرات علنی در همه جا بروز کرد. در دو سال اخیر دیگر آن ها نتوانستند روند تجزیه ای را که در بین آن ها سریعاً صورت می گرفت و افزایش می یافت، مخفی نگه دارند. در سوئیس بخشی از آن ها به باکوئیست ها پیوستند که عمدتاً تحت نفوذ شخصی به نام "مالون" قرار داشتند که وی خود یکی از بنیانگذاران اتحاد سری بود. سپس در لندن به اصطلاح بلانکیست ها از انترناسیونال کنارگیری کرده و برای خود گروهی به نام کمون انقلابی تشکیل دادند. بعداً در کنار این گروه، تعدادی گروه های دیگر به وجود آمدند که البته دست خوش تغییر و دگرگونی دائمی هستند و در بیابیه هایشان مطلب در خور توجهی ارائه نداده اند. در حالی که بلانکیست ها اخیراً طی اعلامیه ای خطاب به "کمون ها" برنامه ی خود را به اطلاع جهانیان رسانده اند.

این ها نه به این جهت بلانکیست نامیده می شوند که گویا متعلق به گروهی که بلانکی مؤسس آن بود می باشند- فقط چند تن از تعداد ۳۳ نفری که امضاءکنندگان این برنامه هستند با بلانکی صحبت هائی داشته اند- بلکه از آن جهت که می خواهند به پیروی از منویات و سنت های او فعالیت کنند. بلانکی عمدتاً یک فرد انقلابی سیاسی است و سوسیالیست بودنش فقط از روی

احساس است و بدین خاطر از خلق هواداری می کند، ولی نه دارای تنوری سوسیالیستی است و نه پیشنهادات پراتیک مشخصی که محتوای یک راه حل اجتماعی باشد ارائه می دهد. او در فعالیت های سیاسی خود عمدتاً "مرد عمل" بود و اعتقاد داشت اقلیت کوچکی که به خوبی متشکل باشد و در لحظه ی مناسبی دست به عمل زند، با چند موفقیت اولیه، توده های خلق را به دنبال خود می کشد و بدین ترتیب می تواند انقلاب پیروزمندی را به وجود بیاورد.

البته او توانسته بود در زمان حکومت لونی فیلیپ، این هسته مرکزی را تنها به عنوان یک انجمن مخفی سازماندهی کند. اما اتفاقی رخ داد که معمولاً به هنگام توطئه ها به وقوع می پیوندد، یعنی آن که مردم که سرشان با وعده های تو خالی گرم می شد و آن ها را با قول و قرارهای پوچ دلخوش می داشتند، سرانجام کاسه صبرشان لبریز شده و دست به شورش زدند. به این ترتیب فقط یکی از این دو راه باقی می ماند که یا از خیر توطئه بگذرند و یا آن که بدون هیچ سبب و علت خارجی دست به کار شوند. روی این اصل دست به کار شدند (۱۲ مه ۱۸۳۹) و در یک چشم بر هم زدن به زانو درآمدند.

ضمناً باید یادآور شد که این توطئه ی بلانکیستی تنها توطئه ای بود که پلیس اصلاً نتوانسته بود رد پائی از آن به دست آورد و این ضربه برای آن کاملاً غیرمترقبه بود.

از آن جا که بلانکی هر انقلابی را به مثابه اقدام ناگهانی یک اقلیت کوچک انقلابی تلقی می کند، الزاماً پس از موفقیت خواه ناخواه دیکتاتوری جایگزین آن خواهد شد. البته نه دیکتاتوری تمام طبقه ی انقلابی پرولتاریا، بلکه دیکتاتوری تعداد معدودی از افراد است که دست به این اقدام زده اند و

خودشان نیز به نوبه ی خود از قبل تحت دیکتاتوری یک چند نفر محدود متشکل شده اند. آشکار است که بلانکی انقلابی است متعلق به نسل گذشته. این تصورات از جریان حوادث انقلابی لاقلاً برای حزب کارگر آلمان از مدت ها قبل کهنه شده است و در فرانسه نیز می تواند مورد استقبال کارگرانی که از بلوغ کم تری برخوردار هستند و یا کارگران ناشکیبا قرار گیرد. هم چنین در می یابیم که آن ها در برنامه ی ارائه شده با دایره ی عمل و محدودیت های مشخصی رو به رو می شوند. برای بلانکیست های لندن، ما، اساس بر این است که انقلاب ها اصولاً خودشان به وجود نمی آیند، بلکه به وجود آورده می شوند و به وسیله ی یک اقلیت نسبتاً ناچیز و براساس طرحی که از قبل تنظیم شده است پدید می آیند و بالاخره این که هر لحظه (انقلاب مترجم) "به زودی به راه می افتد". طبیعی است که این چنین اصول به نحو نجات ناپذیری فراریان را با خودفریبی ها رو به رو می کند و باید ناچاراً از دامن یک جنون به جنون دیگری سقوط کرد.

این ها می خواهند بیش از هر چیز نقش بلانکی یعنی "مرد عمل" را بازی کنند. اما فقط حسن نیت کافی نیست و از این گذشته هر کس غریزه ی انقلابی و عزم سریع و راسخ بلانکی را دارا نیست. و هاملت هم هر قدر از انرژی و توان صحبت کند، باز همان هاملت باقی می ماند و در نتیجه وقتی هیچ یک از این سی و سه "مرد عمل" ما در زمینه ای که آن ها نامش را عمل می گذارند، مطلقاً کاری برای عمل نمی گذارند، مطلقاً کاری برای انجام دادن ندارند، آن وقت این سی و سه تن پروتوس ما (اشاره به مارکوس پروتوس رجل سیاسی روم قدیم، یکی از عاملان توطئه قتل سزار. مترجم) با خود در تضادی که بیشتر کمدی است تا تراژدی رو به رو می گردند. تضادی که غم انگیز بودن آن به هیچ وجه در اثر وجهه ی تاریکی که آن ها برای خود

درست کرده اند، بیشتر نمی شود. وجهه ای که گویی آن ها تعداد زیادی "موروهائی که خنجر در زیر لباس خود دارند می باشند (موروی قهرمان اثری از شیلر شاعر آلمان است. مترجم) و این چیزی است که اصلاً به فکر آن ها نمی رسد. آن ها چه می توانند بکنند؟ آن ها لیست بعدی "دست به کار شدن" را آماده می کنند. لیستی که در آن نام افراد اخراجی و تبعیدی را به اطلاع عموم می رسانند تا بدین وسیله کسانی که در کمون شرکت داشته اند تصفیه شوند. و به همین جهت هم هست که آن ها در بین سایر فراریان به عنوان خالص ها محسوب می شوند. این که آیا خود آن ها نیز چنین عنوانی را برای خود قائل هستند یا نه، چیزی است که من از آن اطلاع ندارم و این با وضع عده ای از آن ها جور در نمی آید.

جلسات آن ها باید در بسته بوده و تصمیمات شان باید محرمانه باشند. اما این مانع از آن نیست که فردای همان روز این خبر در تمام محله ی فرانسوی نشین پیچید. همان طور که مثل همیشه به این چنین مردان جدی عمل که کاری برای انجام دادن ندارند، می گذرد، البته آن ها به جدال های شخصی و بعد به مشاجرات ادبی پرداختند آن هم با یک مخالف محترم، با یکی از افراد مشکوک روزنامه های کوچک پاریس، شخصی به نام فرمرش که در زمان کمون روزنامه ای را به نام "پرده ی دوشن" کاریکاتور مبتذلی از نشریه ی هبرت در سال ۱۷۹۳ منتشر ساخت. این وجود نجیب نیز در پاسخ بی نزاکتی های اخلاقی آن ها تمام ایشان را در جزوه ای به نام "جاسوس یا هم دست جاسوس" معرفی می کند که هر کلمه ی آن: لگنی است پُر از کثافت و تعفن و نه خالی.

با این چنین مریضی پروتوس های ما لازم می بینند که در برابر دیدگان توده ی مردم دست و پنجه نرم کنند. اگر چیزی مسلم باشد، مطمئناً این است

که پرولتاریای پاریس بعد از آن نبرد جان فرسا و بعد از گرسنگی کشیدن پاریس و به ویژه بعد از خونریزی وحشتناک ماه مه ۱۸۷۱، مدتی وقت برای استراحت لازم دارد تا بار دیگر نیرویش را جمع آوری کند. به علاوه هر تلاش زودرس و نابه هنگام برای قیام می تواند شکست جدید و شاید شکست وحشتناک تری را به دنبال آورد. بلانکیست های ما عقیده ی دیگری دارند و از هم پاشیدن اکثریت سلطنت طلبان در ورسای به آنان بشارت می دهد:

"سرنگونی ورسای قصاصی است برای کمون. زیرا ما به آن لحظه بزرگ تاریخی و به آن بحران بزرگ می رسیم که به نظر می رسد خلق در حالی که در فقر فرو رفته و با مرگ رو به روست، مع الوصف با نیروی تازه ای یورش انقلابی خود را دوباره از سر می گیرد".

بنابر این دوباره و در واقع در آینده ای بسیار نزدیک چرخ به راه می افتد. امید به فوریت "انتقام کمون" توهمی نیست که خاص فراریان باشد، بلکه اساس عقیدتی ضرور افرادی است که به زور در مغز خود می گنجاندند که در زمانی که به گمان آن ها که همان گمان وارد آوردن ضربه ی انقلابی است، مطلقاً هیچ کاری نمی توان کرد، باید نقش "مردان عمل" را بازی کنند. وقتی ماجرا شروع شد، لحظه ی آن فرا رسیده است که هر جنبنده ای در صفوف فراریان، آمادگی خود را اعلام نماید. و به این ترتیب این ۳۳ نفر به ما اعلام می دارند که آن ها ۱- آته ایست ها، ۲- کمونیست ها، ۳- انقلابیون هستند.

بلانکیست های ما این وجه مشترک را با باکونیست ها دارند که می خواهند نماینده ی افراطی ترین و تندترین مشی باشند. ضمناً ناگفته نماند که به همین جهت نیز آن ها، اگر چه هدف های متکاملی دارند، معذالک اغلب وسایل کارشان یکی است. بنابر این موضوع بر سر آن است که در رابطه با انکار

وجود خدا افراطی تر از دیگران عمل کنند. خوش بختانه امروزه آته ایست بودن دیگر هنری نیست. آته ایزم برای احزاب کارگری اروپا، امری تقریباً بدیهی است، اگر چه در برخی از کشورها اغلب به اندازه ی کافی تعبیر دیگری از آن می شود. مثلاً در مورد آن باکونیست اسپانیایی که اظهار داشته است: "اعتقاد به خدا با هر سوسیالیزمی مغایرت دارد اما در مورد مریم باکره، این مطلب کاملاً فرق می کند و آن این که یک سوسیالیست معمولی بایستی به آن اعتقاد داشته باشد." در مورد کارگران سوسیال دموکرات آلمان حتی می توان گفت که آته ایزم از نظر آن ها موضوعی کهنه شده تلقی می گردد و این کلمه صرفاً منفی، برای آن ها بی معنی است، زیرا آن ها دیگر با مخالفت تنوریک سر و کاری ندارند بلکه فقط به طور پراتیک با اعتقاد به خدا مخالف هستند. آن ها دیگر کاری با خدا نداشته و در دنیای واقعی زندگی و فکر می کنند و به این جهت ماتریالیست هستند. این نکته در فرانسه نیز صادق خواهد بود و اگر چنین نباشد، کاری ساده تر از این نیست که کوشش شود تا آثار ادبی درخشان ماتریالیستی قرن گذشته فرانسه به طور وسیعی در میان کارگران اشاعه داده شود. آثاری که در آن ها شعور فرانسوی برحسب شکل و محتوا تا به حال به عالی ترین مدارج خود رسیده- با توجه به سطح دانش آن زمان- و هنوز هم از نظر محتوا در سطح بی نهایت بالایی قرار دارد و از لحاظ شکل هرگز نظیر آن به وجود نیامده است. اما این مطابق میل ما بلانکیست ها نیست و این ها برای آن که ثابت کنند که افراطی ترین افرادند، خداوند به مانند سال ۱۷۹۳، طی حکم و فرماتی ساقط می شود:

"کمون قادر است همیشه بشریت را از شبیح بدبختی گذشته" (خدا)" از این سبب" (خدائی که وجود ندارد به عنوان یک علت!) "بدبختی کنونیش نجات

دهد. - در کمون جانی برای کشیش ها وجود ندارد و هر نوع تجمعات مذهبی و هرگونه تشکیلات دینی باید ممنوع گردد."

این حکم که به مانند فرمان مفتی و برحسب دستور از بالا صادر شده و خواستار مبدل ساختن مردم به آته ایست هاست، به وسیله ی دو نفر از اعضای کمون امضاء شده است که واقعاً به اندازه ی کافی فرصت داشتند تا تجربه آموزند که: اولاً می توان روی کاغذ دستورات زیادی مطرح کرد و بدون آن که واقعاً احتیاجی به اجرای آن ها باشد و دوماً این که پیگردها وسیله ای برای آن هستند، تا بدگمانی ها و نارضایتی ها را باعث شده و موجب تشدید آن شوند! همین قدر مسلم است که، تنها خدمتی که امروزه می توان در حق خدا انجام داد، این است که خدانشناسی را به عنوان مسأله ی عقیدتی اجباری اعلام کرد و قوانین مبارزه با فرهنگ کلیسایی بیسمارک را به وسیله ی ممنوع ساختن مذهب به کلی برچیده ساخت.

نکته دوم در برنامه (فراریان بلانکیست کمون، مترجم) کمونیزم است. در این جا موضوع خیلی خودمانی تر می شود. زیرا قایقی که ما در آن بادبان کشیده ایم "مانیفست حزب کمونیست" نامیده می شود که در فوریه ۱۸۴۸ منتشر گردیده است. در پائیز ۱۸۷۲، پنج بلانکیستی که از انترناسیونال استعفاء داده بودند برنامه سوسیالیستی ارانه دادند که تمام نکات عمده ی آن همان برنامه ی کمونیزم آلمانی کمون بود. استعفاء آن ها با این استدلال همراه بود که انترناسیونال زیر بار آن نرفته است که مطابق دلخواه این پنج نفر دست به انقلاب زند و حالا شورای این سی و سه نفر، این برنامه را با تمام بینش ماتریالیزم تاریخی آن پذیرفته است، گرچه در انتقال و ترجمه ی آن به فرانسوی بلانکیستی، به استثنای مواردی که تقریباً به نقل مانیفست پرداخته اند، نقص هائی به چشم می خورد. به عنوان مثال در جمله ی زیر:

"بورژوازی به مثابه آخرین مظهر تمام اشکال بندگی، بهره کشی از کار را با وضوح کامل عریان نموده و پرده ای را که در گذشته آن را مستور ساخته بود، از هم دریده است. حکومت ها، ادیان، خانواده ها، قوانین و سازمان ها چه در گذشته و چه در حال چهره ی خود را به علت تضادی که در جامعه میان سرمایه داران و کارگران مزدور وجود دارد، نمایان می سازند. این ها ابزار ستمی هستند که به کمک آن ها بورژوازی سلطه ی خود را حفظ کرده و پرولتاریا را در خاری و مذلت نگه می دارد." این مطلب را با بخش اول "مانیفست حزب کمونیست" مقایسه کنید:

بورژوازی در یک کلمه، به جای استثماری که در پرده ی پندارهای مذهبی و سیاسی پیچیده و مستور بود، استثمار آشکار، خالی از شرم، مستقیم و سنگ دلانه ای را رایج گردانید.

بورژوازی انواع فعالیت هائی را که تا این هنگام حرمتی داشتند و به آن ها با خوفی زاهدانه می نگریستند، از هاله ی مقدس خویش محروم کرد. پزشک و دادرس و کشیش و شاعر و دانشمند را به مزدوران جیره خوار مبدل ساخت. بورژوازی پوشش عاطفه آمیز و احساساتی مناسبات خانوادگی را از هم درید و آن را به مناسبات صرفاً پولی تبدیل نمود" و قس علیهذا.

البته هر قدر از تنوری به پراتیک نزدیک تر می شویم ویژگی این سی و سه نفر بیشتر مشخص می شود:

"ما کمونیست هستیم زیرا می خواهیم بدون توقف در مراحل بینابینی و بدون مصالحه هائی که فقط پیروزی را به تأخیر می اندازد و بردگی را طولانی تر می سازند، به هدف خود نائل آئیم." کمونیست های آلمانی، کمونیست هستند زیرا آن ها در تمام مراحل بینابینی و مصالحه هائی که نه به وسیله ی خودشان بلکه به وسیله ی تکامل تاریخی آفریده می شوند،

هدف نهائی را با وضوح در مد نظر دارند، (در چاپ ۱۸۹۴ در این قسمت چنین اضافه شده است و "تعقیب می کنند") یعنی از بین بردن طبقات و بنای جامعه ای که دیگر هیچ گونه مالکیت خصوصی بر زمین و وسائل تولید در آن وجود نداشته باشد. این سی و سه نفر خود را کمونیست می دانند، زیرا تصور دارند که فقط با دارا بودن اراده سلیم، مراحل بینابینی و مصالحه ها را با جهش پشت سر می گذارند. دیگر قضیه تمام است و همان طور که پیداست اگر در این روزها "ماجرای شروع شود" و آن ها بر سر کار بیایند، آن وقت پس فردا "کمونیسم جا افتاده است". و اگر این امر بلافاصله ممکن نشود، آن وقت آن ها دیگر کمونیست نیستند. چه ساده لوحی کودکانه ای! ناشکیبایی را به عنوان دلیل تنوریک متقاعد کننده پیش انداختن!

و بالاخره سی و سه نفر ما انقلابی هستند. حال در این مورد و در رابطه با کلمات پُرطمطراق، همان طور که آشنا و روشن است، با کمونیست ها سنگ تمام گذاشته اند. با وجود این بلانکیست های ما خود را موظف می دانند که گوی سبقت را از آن ها برابند و آن هم چگونه؟ می دانیم که تمام پرولتاریای سوسیالیست از لیسبون و نیویورک گرفته تا پست (بوداپست. مترجم) و بلگراد، مسئولیت اعمال کمون پاریس را فوری و دریست به گردن گرفتند ولی بلانکیست های ما به این بسنده نمی کنند و چنین می نویسند:

"در مورد آن چه به ما مربوط می شود، ادعا می کنیم که به سهم خود مسئولیت آن اعدام ها را که (در دوران کمون) دشمنان خلق با آن رو به رو شدند (ذکر اسامی تیرباران شدگان) به عهده می گیریم و در مسئولیت آن آتش سوزی هائی که ابزار کار ستمگران درباری و یا بورژوا را نابود ساختند و یا موجب حراست از مبارزین شدند، سهم هستیم."

در انقلاب به طور اجتناب ناپذیری برخی کارهای احمقانه صورت می گیرد. اتفاقاً مثل تمام اوقات دیگر، وقتی سرانجام به اندازه ی کافی آرامش حاصل شد تا بتوان با قضایا برخوردی انتقادی داشت، آن وقت الزاماً به این نتیجه می رسد که: ما خیلی کارها کردیم که بهتر بود نمی کردیم و خیلی کارها نکردیم که بهتر بود می کردیم و به این جهت بود که نتیجه ای حاصل نشد و کار به سامان نرسید. ولی چقدر کمبود قدرت انتقاد در این نکته نهفته است چنان چه کمون را مقدس قلمداد کنیم و آن را خطاناپذیر بدانیم و ادعا کنیم هر خانه ای که در آتش سوخته و هر گروگانی که تیرباران شده، کاملاً و بدون چون و چرا مستوجب این عقوبت بوده است؟ آیا این به معنی آن نیست که افرادی که در اثنای ماه مه به وسیله ی مردم تیرباران شدند، لزومی برای کشتن شان وجود نداشت و خانه هائی که آتش زده شدند، نمی بایستی به آتش کشیده می شدند؟ آیا این درست همانند آن نیست که در مورد انقلاب اول فرانسه بگوئیم:

همه ی آن هائی که سرشان از بدن شان جدا شد، حق اشان بود. ابتدا آن هائی که به دستور روبسپیر گردنشان زده شد و بعد خود روبسپیر؟ وقتی افرادی که در اصل انسان های خوش بینی هستند، به اقتضای این انگیزه که باید خوفناک تجلی کنند، دستشان باز گذاشته شود، آن وقت این چنین اعمال بچگانه پیش می آید.

سخن کوتاه. با وجود تمام دیوانگی های فراریان و یا وجود تمام کوشش های مسخره به خاطر آن که کارل نوجوان (یا ادوارد؟) [اشاره به ادوارد ویلانت. در چاپ ۱۸۹۴ از قلم افتاده است. (یا ادوارد؟)] وحشتناک جلوه داده شود، مع الوصف پیشرفت مهمی در این برنامه به چشم می خورد. این اولین مانیفستی است که طی آن کارگران فرانسوی به کمونیزم فعلی آلمان

اعتراف می کنند. مضافاً بر این که کارگرانی از آن دسته که فرانسویان را خلق برگزیده انقلاب دانسته و پاریس را اورشلیم انقلابی تلقی می کنند. کشیده شدن کار آن ها بدین جا بدون شک مرهون ویلانت است که یکی از امضاکنندگان برنامه است و همان طور که می دانیم با زبان آلمانی و آثار سوسیالیستی آشنائی کامل دارد. کارگران سوسیالیست آلمانی که در سال ۱۸۷۰ ثابت نمودند، از شووینیزم ملی کاملاً به دور هستند، پذیرش اصول تنوریک صحیح را از طرف کارگران فرانسوی، ولو آن که منشاء آن آلمان باشد، می پذیرند و آن را به فال نیک می گیرند.

نشریه فولکس شتاب،

شماره ۷۳، ۲۶ ژوئن ۱۸۷۴

بازنویس: یاشار آذری

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتاب خانه: <http://www.nashr.de/>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳